

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز
برگردان: آمادور نویدی
۰۱ جنوری ۲۰۲۳

چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۲: رکود اقتصادی-۳



با ترجمه این سلسله مقالات تلاش می‌شود تا با نگاهی ژرف به عوامل اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی، به دلایل فروپاشی (از این ببعد تخریب - م) اتحاد شوروی پی برد.

امید که با ترجمه این سلسله مقالات بتوانم اطلاعات مفید و روشن‌گرانه ای به جامعه فارسی‌زبان تقدیم کنم.

آمادور نویدی

کند شدن خلاقیت

دولت شوروی از روز اول خود تأکید زیادی بر خلاقیت (نوآوری) تکنیکی به عنوان ابزاری جهت مدرن‌سازی سریع و ارائه احتیاجات مردم تأکید زیادی داشت. در واقع، بخشی از وعده و وعده‌های سوسیالیسم اینست که مسیری پیش‌رفته تر و مؤثرتر به سمت و سوی توسعه است، تا این که قادر شود حوزه علم و تکنولوژی را از محدودیت‌های تحمیلی ناشی از سود، رقابت، واسطه‌های پایان ناپذیر استثمار و بحران‌های ادواری آزاد کند و آن‌ها در جهت خدمت به مردم سوق دهد.

سوسیالیسم شوروی برای بیش از نیم قرن (۷۴ سال ۱۹۱۷-۱۹۹۰-) تا حدود زیادی به این وعده و وعید زندگی کرد، وفادار ماند و عمل کرد. علم شوروی در طول چند دهه، شکاف بین عقب‌ماندگی علمی امپراتوری روسیه و اوج

پیشرفت جهانی را برطرف کرد. فداکاری‌های بسیار زیادی انجام شد تا اطمینان حاصل شود که تحقیقات علمی میزان سرمایه‌گذاری لازم دریافت کند. دانش‌مند معروف روسی، بوریس راوشنباخ، که درباره کاهش بودجه تحقیقاتی در روسیه پساشوروی گلّه می‌کند، گفت:

«لنین در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹، مجموعه‌ای از مؤسسات علمی، از جمله مؤسسه مرکزی هوانوردی و هیدرودینامیک، مؤسسه فزیک و تکنولوژی لنین‌گرا (که پژوهش‌گران مشهور جهان، از جمله کورچاتوف، کاپیتسا و سیمونوف را ارائه داد)، و اکادمی کشاورزی را سازمان دهی کرد... این مؤسسات بزرگ در زمانی ایجاد شدند که ... کل کشور با شعله‌های جنگ داخلی از پا درآمده بود.

تحت رهبری ستالین، تعداد زیادی از مؤسسات ساخته شد. در اواسط دهه ۱۹۳۰، کمیسیون مستقل راکفلر، که یک صندوق خیریه جهت تأمین مالی علم در کشورهای توسعه نیافته سازماندهی کرده بود، از کشورمان بازدید نمود. گزارش این کمیسیون منتشر شد. نتیجه‌گیری آن: علم در اتحاد شوروی بهتر از اروپای غربی تأمین مالی می‌شد.» (۲۵) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در بسیاری از حوزه‌های اصلی علم و تکنولوژی، قادر شد به سطح غرب برسد، حتی در برخی از حوزه‌ها به یک پیش‌تاز جهانی تبدیل گشت. به هر حال، در اواسط دهه ۱۹۷۰، این شکاف تنزل یافت و سپس تا تخریب شوروی مدام افزایش یافت. تکنولوژی کامپیوتری مهم‌ترین سهم را در بروز شکاف باروری داشت. کامپیوترها و رباتیک‌ها در تمام حوزه‌های اقتصاد سرمایه داری غربی، مخصوصاً در امریکا نفوذ پیدا کردند. این امر منجر به کسب سود قابل توجهی در باروری گردید؛ گسترش اطلاعات را به طور چشمگیری افزایش داد؛ و به پیشرفت‌های جدیدی در ریاضیات و دیگر شاخه‌های علم کمک نمود. با این حال، اتحاد شوروی، «تا حد زیادی در جذب انقلاب ارتباطات و پروسه اطلاعاتی که توسط الکترونیک و کامپیوتر به وجود آمده بود، موفق نبود.» (۲۶) تخمین زده شده که در زمان تخریب شوروی، کاربُرد کامپیوتر در صنعت و تکنولوژی نظامی حدود ۲۰ سال عقب‌تر از امریکا بود.

بلافاصله معلوم نیست که چرا اتحاد شوروی در انقلاب آنفورماسیون عقب مانده بود. سیستم آموزشی شوروی- خصوصاً در ریاضی و علوم - عالی بود؛ در تحقیقات سرمایه‌گذاری زیادی کرد؛ دانش‌مندان در میان محترم‌ترین (و به بهترین وجهی پُردرآمدترین) اعضای جامعه بودند؛ شوروی دل‌واپس بود تا به توسعه تکنولوژیک به سطح امریکا برسد؛ و سیستم برنامه‌ریزی شوروی از پیشرفت‌های آماری، اُجستیک و توزیع اطلاعات ارائه شده کامپیوتری سود سرشاری بُرد.

در حالی که طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری به میزان قابل توجهی از کامپیوتری شدن (از طریق افزایش بی‌کاری و کاهش دست‌مزدها)، عذاب می‌کشید، طبقه کارگر شوروی از مزایای روشنی لذت می‌برد.

مطمئننا دولت شوروی و محافل دانشگاهی علاقه اولیه خود را به کامپیوتر و سبیرنتیک/علم ارتباطات و سیستم کنترل اتوماتیک نشان دادند و تحقیقات قابل توجهی در این حوزه شد. با این حال، به دلایل متعدد، شکاف بین تحقیق و عملی کردن اجرائی شدن آن هرگز بروشنی آنچه که در امریکا بود، پُر نشد. در اجرای عملی، با اصرار زیاد بر اهداف تولید سالیانه، برای سرمایه‌گذاری‌های ریسک‌گریز (مخالف ریسک) انگیزه حداقلی وجود داشت تا تغییرات تکنولوژیکی گسترده‌ای را معرفی کنند و در نبود یک انقلاب اطلاعاتی با محور مرکزی، کامپیوترسازی در سطح جامعه تاحدودی به حاشیه رانده شده بود. این امر به وسیله برخی از رهبران باسوادتر اقتصادی، برای نمونه، آندروپوف به رسمیت شناخته شده بود:

«جهت معرفی یک پروسه جدید یا تکنولوژی جدید، تولید باید به طریقی از انحاء بازسازی گردد و این امر بر تحقق طرح اثرگذار است. به اضافه، یک نفر جهت عدم موفقیت تحقق طرح مسؤول شناخته می‌شود، درحالی‌که فرد مسوول جهت عدم کاربُرد ناکافی از تکنولوژی جدید فقط سرزنش می‌شود... لازمست ببینیم آن‌هایی‌که با جسارت تکنولوژی جدید را معرفی می‌کنند، خوشان‌را در وضع نامساعدی قرار نمی‌دهند.» (۲۷)

جهت حل این مشکل هیچ ابزار مناسبی یافت نشد. علاوه بر عدم انگیزه، کمبود منابع جهت حمایت از مدیران سرمایه‌گذاری وجود داشت که مشتاق نوآوری بودند.

رهبان دیرینه حزب کمونیست فدراسیون روسیه، گنادی زیوگانف، می‌نویسد:

«بدون دسترسی به منابع مالی، سرمایه‌گذاران صنعتی نمی‌توانند تجهیزات خود را به روز کنند، تکنولوژی جدید ارائه دهند، یا از امتیازات آخرین دست‌آوردهای علمی و مهندسی استفاده کنند. خود مؤسسه علمی، به جز برای شاخه‌های دفاعی، انگیزه جهت پیشرفت را که می‌بایست با تقاضا جهت پروژه‌های جدید و خلاقیت‌های تکنولوژیک ارائه می‌شد، از دست داد.» (۲۸)

سوی امتیازات مستقیم اقتصادی، گسترش کامپیوتری ثابت نمود که تبلیغی قدرت‌مند برای سرمایه‌داری غرب بود. امریکا توانست (نه کاملاً بدون توجیه) به روابط بین علاقه‌مندان، دانش‌مندان، دانش‌گاه‌ها، بیزنس‌های تازه کار و وزارت‌خانه‌های دولتی اشاره کند، زیرا محیطی مطلوب جهت شکوفائی کامپیوتری فراهم کرده است.

وقتی‌که کامپیوتر با رشد بازار انبوه کامپیوترهای شخصی در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ به جریان اصلی رسید، چرخه سودمندی ایجاد شد که در آن میلیون‌ها نفر به نوآوری سریع و گسترش بیشتر تکنولوژی وصل شدند. بازآفرینی این توفیق در چارچوب اقتصادی بشدت متمرکز موجود آن‌زمان در شوروی مشکل‌ساز بود.

زمانی رهبران شوروی متوجه شدند که عقب مانده اند، امیدوار بودند که از طریق انتقال تکنولوژی – وارد کردن کامپیوترهای غربی و مهندسی معکوس آن‌ها سریعاً به غربی‌ها برسند. به هر حال، سیاست‌مداران امریکائی عمداً با اعمال تحریم تجاری سفت و سخت مانع از این‌کار شدند. در دوایر امریکا، تشنج بین گرایش به تجارت سودآور با اتحاد شوروی و تنبیه آن و جلوگیری از رشد پیشرفت شوروی، یکی از ویژگی‌های مشخص‌کننده بحث‌های سیاست خارجی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ امریکا بود. «شاهین‌ها» - کسانی‌که حامی روی‌کرد تنبیه شوروی بودند – بیشتر اوقات در بحث‌ها پیروز می‌شدند تا این‌که نشوند. موضع آن‌ها توسط فرانک کارلوچی، وزیر دفاع ریگان در سال ۱۹۸۸ خلاصه شده بود:

«اگر نتیجه پایانی این باشد که اتحاد شوروی پایگاه صنعتی و تکنولوژیکی اش را مدرنیزه کند و اگر طی زمانی در دهه ۱۹۹۰ به جامعه ای تبدیل گردد که بتواند مقادیر بسیار زیادی سلاح تولید کند که حتی مؤثرتر از آن‌چیزی باشند که امروز تولید می‌کند، آن‌وقت ما اشتباه محاسباتی بزرگی کرده ایم.» (۲۹)

جالبست اشاره شود که سرمایه‌داری امریکا هنوز تاحدودی با این موضوع امروز در رابطه با چین مبارزه می‌کند:

«جهت دستیابی به بازار چین، شرکت‌های امریکائی مجبور شده اند که تکنولوژی را منتقل کنند، سرمایه‌گذاری‌های مشترک ایجاد نمایند، قیمت‌ها را کاهش دهند و به بازی‌گران داخلی امریکا کمک کنند... نگرانی این‌ست‌که شرکت‌های امریکائی از طریق هم‌تیمی با چین، می‌توانند بذر نابودی خودشان را بکارند، همچنین تکنولوژی حیاتی را تحویل چین دهند که امریکا جهت برنامه‌های نظامی، فضائی و دفاعی خود متکی به آن‌ست.» (۳۰)

بدبختانه برای امریکا، و خوشبختانه برای چین (و برای آینده سوسیالیسم جهانی)، تلاش‌ها جهت برگرداندن تکنولوژی مانند بازگردادن دیو به بطری بسیار بعیدست که موفق شود (اشاره به چراغ علاء الدین و دیو در افسانه‌های

عربی/ایرانیست که هرکسی که دستی به آن بساید، دیو ظاهر می‌شود و در خدمتش قرار می‌گیرد تا آرزو کند و آرزوهایش را برآورده سازد- م).

تقسیم کار بین المللی

امریکا از لحاظ توسعهٔ پساجنگ جهانی دوم امتیاز ناعادلانه‌ای نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داشت. امریکا در جنگ مذکور از لحاظ جانی یا زیرساختی، از ضرر بسیار کمی رنج برد؛ در واقع، تولیدکنندگان سلاح و عرضه‌کنندگان امریکائی سودهای فراوانی، همراه با وابستگی به بدهی بر اروپای پساجنگ تحمیل نمودند. همهٔ این‌ها بدین معناست که این امر برای امریکا موقعیت بی‌نظیری جهت سرمایه‌گذاری بسیار زیادی در تحقیق و توسعه و سلطهٔ بسیار سودمندی بر بخش بزرگی از جهان درحال پیشرفت فراهم نمود. به علاوه، از طریق به اصطلاح اجماع واشنگتن، امریکا خودش را به عنوان رهبر بدون حریف تقسیم کار بین المللی تثبیت نمود که منجر به ارمغان صرفه‌جویی اقتصادی در مقیاس و تبادل گستردهٔ عقاید در جهان علم و فرهنگ شد.

مقاله‌ای مفید دربارهٔ میراث اقتصادی انقلاب اکتوبر اشاره می‌کند که:

«در دوران پساجنگ جهانی دوم، جهان سرمایه‌داری تحت رهبری و سلطهٔ امریکا مجدداً سازماندهی و ادغام شد. با پیچ و خم و چرخش فراوان، آن سلطه متعاقباً بدین معنا بود که امریکا در دههٔ ۱۹۸۰ به منظور رقابت مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی توانسته بود از مزاد منابع سایر قدرت‌های سرمایه‌داری استفاده کند - قبل از همه با استفاده از پس‌اندازهای جاپان. قلمرو انتخابی آن رقابت مسابقهٔ تسلیحاتی بود. اتحاد شوروی سوسیالیستی در مسابقهٔ تسلیحاتی به گونه‌ای شکست خورد که تقریباً هر مبارزهٔ مستقیم با امریکا را بر مبنای منابع و تکنولوژی از دست داده باشد. ادغام امریکا و تسلط بر بازار جهانی به معنای این بود که قادر بود منابع بسیار زیادی را دریافت کند.» (۳۱)

به علاوه: «یک جامعهٔ درحال ظهور سوسیالیستی می‌بایست در تقسیم کار بین المللی شرکت کند تا بدین‌وسیله زنده بماند و متعاقباً رونق یابد... اتحاد شوروی می‌توانست با پیشرفته‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری به طور جداگانه رقابت کند، اما هنگامی‌که از بازارهای جهانی جدا شد و آن‌ها در بازارهای جهانی با هم همکاری می‌کردند، قادر به رقابت نبود» واقعاً عادلانه نیست بگوئیم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی «خودش را از بازارهای جهانی جدا کرد» - در واقع، فعالانه توسط قدرت‌های امپریالیستی از بازارهای جهانی کنار گذاشته شد. علی‌رغم تمایل آن‌ها، رهبری شوروی جهت شرکت برابر با غرب گزینه‌های بسیار محدودی داشت که با زور وارد بازار بین المللی شود.

چین از اواخر دههٔ ۱۹۷۰، ابزار بسیار پیچیده‌ای جهت نفوذ خود در اقتصاد جهانی توسعه داد و بنابراین، آخرین توسعه‌های علمی و تکنولوژیک را در رکورد زمانی جذب نمود، اما موقعیتی که این امر را امکان‌پذیر کرد، احتمالاً در دسترس رهبران شوروی نبود. چین قادر شد از موقعیت بین المللی باثبات‌تری لذت ببرد؛ و تا حد قابل‌توجهی از رویارویی ژئوپلیتیکی با امریکا عقب کشید؛ از چین انتظار نمی‌رفت که مسؤولیت نظامی و مالی را برای کل جهان سوسیالیستی بپذیرد؛ چین توانست بر منابع، حسن نیت و ارتباطات جماعت پراکنده ثروتمند و میهن‌پرست چینی تکیه کند؛ و توانست سیل عظیمی از نیروی کار ارزان را جهت اغوای شرکت‌های صاحب تکنولوژی پیشرفته جهت سرمایه‌داری در چین ارائه دهد. احتمالاً «سیاست درهای باز» به شیوهٔ چینی برای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فراهم نبود، حتی اگر رهبری آن‌موقع چشم‌انداز و تخیل طرح چنین ستراتیژی را می‌داشت.

کیفیت و فراهمی کالاها و خدمات

یکی از مشکلات نسبتاً کلیشه‌ای که شهروندان شوروی با آن مواجه بودند، این بود که کالاهای غیرضروری مصرفی و خدماتی اغلب یا کمیاب بود، یا کیفیت بسیار خوبی نداشتند (یا هردو).

«بسیاری از محصولات شوروی، مخصوصاً کالاهای مصرفی، از کیفیت پائینی برخوردار بودند. اکثر اوقات خریدکنندگان با صف‌های طولانی جهت کالاهای معمولی در سیستم بدنام فاقدصلاحیت توزیع خرده‌فروشی روبه‌رو بودند. خدمات مصرف‌کننده، از آرایش‌گاه گرفته تا تعمیر لوازم خانگی، حتی اگر هم در دسترس بودند، نامرغوب بودند.» (۳۲)

علت این مشکل بخشی به سیستم مساوات ربط داشت که هدفش تولید کالاهای ارزان‌قیمت در ابعاد بسیار زیاد بود تا در دسترس عموم باشد. بدین‌ترتیب، همه مردم از خوراک، پوشاک و مسکن بهره‌مند بودند و دستمزد اجتماعی قابل‌توجهی داشتند - تا بتوانند با آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، تسهیلات تفریحی، کتابخانه و غیره زندگی کنند. در تضاد با سیستم سرمایه‌داری غربی، جایی که ثروت‌مندان می‌توانند از لاکچری باورنکردنی لذت ببرند، درحالی‌که فقراء جهت تأمین غذای خانواده خود تقلا می‌کنند.

به هر حال، این مشکل تاحدودی تابعی از شیوه عملکرد اقتصادی اتحاد شوروی بود. برنامه‌ریزان مرکزی می‌توانستند دستور تولید یک میلیون سشوار را بدهند، اما در غیاب رقابت و با بازار تضمین شده، برای یک سرمایه‌گذاری جهت تولید سشوار خوب، انگیزه کمی موجود بود. هانسون می‌نویسد:

«قبل از هر چیزی تولیدکنندگان نگران اجرای اهداف تنظیم‌شده برنامه‌ریزان بودند. آن‌ها دلیل خاصی نداشتند که خودشان را نگران امیال مصرف‌کنندگان کالاهایشان، یا فعالیت‌های رقیب کنند. در واقع، ایده رقابت غایب بود: تولیدکنندگان دیگر در همان خط فعالیت واقعاً رقیب نبودند، بلکه دوستان اجراء کننده طرح دولتی بودند.» (۳۳)

این امر زمانی بود که در غرب مصرف‌گرایی به سطوح جدید نامعقولی رسیده بود. بازاریابی شدید، سودگرایی را بخوبی و واقعاً به گذشته سوق داده بود و طبقه متوسط در آمریکا، اروپای غربی و جاپان به طور فزاینده‌ای توقع داشتند که سشوار و ماشین آن‌ها دل‌فریب باشد و نه این‌که واقعاً کار کند. مبالغ بسیار زیادی صرف خرید «وسایل مارکدار» یا «تدبیر کاربر محوری» و تصورات مشابه می‌شد.

در اوایل سال‌های پساجنگ، بزرگترین مشکل خانواده‌های شوروی کالاهای بُنجل نبود، اما توقعات شروع به تغییر کرد، که اغلب به دلیل افزایش دسترسی نفوذ و سفسطه تبلیغات آمریکا بود. بسیاری از شهروندان شوروی ظاهراً به کالاهای مصرفی که مردم غرب لذت می‌بردند غبطه می‌خوردند، شاید همیشه درباره نقش ایده آل به تصویر کشیده شده توسط فلم‌ها فکر نمی‌کردند و اگر به نقطه مقابله در فقر وحشتناک و سُلطه بی‌رحم سرمایه انحصاری بر مستعمره‌های جدید فکر می‌کردند، غبطه نمی‌خوردند. رده‌های بالای جامعه شوروی - دکترها، دانشمندان، دانش‌گاہیان، بوروکرات‌ها - تشخیص دادند که هم‌تایان آن‌ها در غرب از استانداردها بالاتری برخوردارند و بسیاری شروع به این فکر افتادند که سوسیالیسم مانعی برای ثروت بیشتر است.

در طرح عظیم کارها، این‌ها باید نگرانی‌های نسبتاً ناچیزی باشند، اما اگر بخش بزرگی از روشنفکران ایمانشان را در پایه‌های بنیادی فلسفی و اقتصادی جامعه از دست بدهند، این یک مشکل کاملاً جدی برای «سوسیالیسم واقعاً موجود» است - سیستمی که در یک دوره تاریخی که سرمایه‌داری هنوز فرمانروایی می‌کند، همیشه شکننده است. ترجیحاً، بعد از نیم قرن دولت سوسیالیستی، مردم می‌بایست اخلاق کمونیستی را پرورش می‌دادند که زیاد نگران ثروت مادی نباشند؛ اما تجربه همه کشورهای سوسیالیستی تا به امروز نشان می‌دهد که شکستن تعصبات فرهنگی و ایدئولوژیک هزاران سال جامعه طبقاتی چیزی نیست که بتوان طی چند سال به آن دسترسی پیدا کرد. تلاش جهت نابودی سریع

میراث فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی- به ویژه انقلاب فرهنگی در چین – به اهداف خود نرسیده اند. مارکس این مشکل را دهه‌ها قبل از این‌که به واقعیت تبدیل شود تعریف کرد: «جامعه سوسیالیستی» نه روی پایه‌های خود، بلکه به عکس، ... از دل جامعه سرمایه‌داری» ظهور می‌کند. بنابراین، «از هر نظر، هنوز آثار اقتصادی، اخلاقی، و فکری جامعه کهنه را در خود دارد.» (۳۴)

ادامه دارد